|  |
| --- |
| **بسم الله الرحمن الرحيم**  سبح لله ما فى السموات و الا رض و هو العزيز الحكيم **(**1**)** له مـلك السـمـوات و الا رض يـحـى و يـمـيـت و هـو عـلى كل شى ء قدير **(**2**)** هو الا ول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شى ء عليم **(**3**)** |

**ترجمه :**  
  
بنام خداوند بخشنده بخشايشگر  
1 - آنچه در آسمانها و زمين است براى خدا تسبيح مى گويند، و او عزيز و حكيم است .  
2 - مـالكـيت (و حاكميت ) آسمانها و زمين از آن او است ، زنده مى كند و مى ميراند، و او بر هر چيز قادر است .  
3 - اول و آخر و ظاهر و باطن او است ، از هر چيز آگاه است .  
تفسير:  
آيات ژرفانديشان !  
گفتيم اين سوره با يك بخش توحيدى كه جامع حدود **(**بيست وصف **)** از  
اوصاف الهى است آغاز مى شود، اوصافى كه شناخت آنها سطح معرفت انسانى را بالا مى بـرد و بـه ذات مـقـدس او آشـنـا مـى كـنـد، اوصافى كه هر كدام به گوشه اى از صفات جلال و جمال او اشاره دارد، و هر قدر انديشمندان بيشتر در آن بينديشند به حقايق تازهاى دست مى يابند.  
چنانكه در حديثى از امام على بن الحسين (عليهم السلام ) مى خوانيم : وقتى درباره توحيد از حـضـرتـش سـؤ ال كـردنـد در پـاسـخ فـرمـود: (ان الله عـز و جـل عـلم انـه يـكـون فـى آخـر الزمـان اقـوام مـتـعـمـقـون فـانـزل الله تعالى : **)** قل هو الله احد**)** و الايات من سورة الحديد، الى قوله : **(**عليم بـذات الصـدور**)**، فـمـن رام وراء ذلك فـقـد هـلك : **(**خـداونـد مـتـعـال مـى دانـسـت كـه در آخـر زمـان اقـوامـى مـى آيـنـد كـه در مـسـائل تـعـمـق و دقـت مـى كنند، لذا سوره قل هو الله احد و آيات آغاز سوره حديد، تا عليم بذات الصدور، را نازل فرمود، پس هر كس ماوراى آنرا طالب باشد هلاك مى شود**.**

از اين حديث استفاده مى شود كه اين آيات حداكثر معرفت ممكن را به تشنه كامان مى دهد.  
بـه هـر حـال ، نـخـسـتـيـن آيـه ايـن سوره از تسبيح و تنزيه خدا شروع كرده مى فرمايد: آنـچـه در آسمانها و زمين است همواره براى خدا تسبيح مى گويد، و او است قادرى شكست نـاپذير و حكيم على الاطلاق **)** (سبح لله ما فى السموات و الارض و هو العزيز الحكيم ).  
سـوره گذشته با امر به تسبيح پايان گرفت ، و اين سوره با تسبيح الهى شروع مى شود، و قابل توجه اينكه در سوره هاى مسبحات كه با تسبيح الهى آغاز مى شود در سـه مورد تسبيح به صورت صيغه ماضى (سبح ) آمده است (حديد و حشر و صف ) و در دو مورد به صورت صيغه مضارع يعنى يسبح (جمعه و تغابن )، اين تفاوت تعبير شايد اشاره به اين نكته باشد كه در گذشته و آينده و هميشه موجودات اين جهان تسبيح ذات اقدس او گفته و مى گويند.  
حـقـيـقـت تـسـبـيح عبارت است از نفى هر گونه عيب و نقص و گواهى همه موجودات جهان به پاكى ذات مقدس او از هر گونه عيب و نقص يا به خاطر اين است كه آنچنان نظم و حساب و حـكـمـت و عـجـائب و شـگـفـتـيـهـا در نـظـام هـمـه آنـهـا بـه كـار رفـتـه كه جملگى با زبان حال ذكر حق مى گويند و تسبيح و ثناى او مى خوانند و فرياد مى كشند كه آفريدگار ما قدرتش بى انتها و حكمتش بى پايان است .  
و لذا در پايان آيه جمله **(**و هو العزيز الحكيم **)** آمده است يا اينكه تمامى ذرات جهان از نـوعـى درك و شـعـور بـرخـوردارنـد بـه گـونـهـاى كه در عالم خود تسبيح و حمد خدا مى گويند هر چند ما بر اثر محدودى اطلاعات از آن بى خبريم .  
شـرح بـيـشـتـر دربـاره حـمـد و تـسـبـيـح عـمـومـى مـوجـودات جـهـان را ذيل آيه 44 سوره اسراء (جلد 12 صفحه 133 تا 136) مطالعه فرمائيد.

ايـن نـكـتـه نيز لازم به يادآورى است كه ما در جمله (سبح لله ما فى السموات **)** مـعـنـى وسـيـع و گـسـتـرده اى دارد كـه هـمـه مـوجـودات جـهـان را اعـم از صـاحـبـان عقل و ذى روح و بى روح را شامل مى شود.  
بـعـد از ذكـر دو وصـف از صـفـات ذات پـاك خـداونـد يـعـنـى عـزت و حكمت به مالكيت و تدبير و تصرفش در عالم هستى كه لازمه قدرت و حكمت است  
پـرداخـتـه ، مـى افـزايـد: بـراى خـدا اسـت مـالكـيـت و حـاكميت آسمانها و زمين **.** .له ملك السموات و الارض .  
او است كه زنده مى كند و مى ميراند.يحيى و يميت .  
و بر هر كار توانا است و هو على كل شى ء قدير.

مالكيت خداوند نسبت به عالم هستى مالكيت اعتبارى و تشريعى نيست ، بلكه مالكيت حقيقى و تكوينى است ، يعنى او به همه چيز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او، و تحت اراده و فـرمـان او اسـت ، لذا بـه دنبال آن سخن از زنده كردن و ميراندن و توانائى بر هر چيز به ميان آمده است .  
و به اين ترتيب تا به اينجا شش وصف از اوصاف او در اين دو آيه بيان شده است .  
تـفـاوت عـزت و قـدرت در ايـن اسـت كـه عـزت بـيشتر توجه به درهم شكستن مـدافـع دارد، و قـدرت تـوجـه بـه ايـجـاد اسـبـاب ، بنابراين دو وصف مختلف محسوب مى شوند، هر چند در ريشه توانائى با هم مشتركند .  
مساءله زنده كردن و ميراندن (احياء و اماته ) در بسيارى از آيات قرآن مطرح شده است ، و در حـقـيقت اين دو موضوع از موضوعاتى است كه اسرار پيچيده آن بر هيچكس روشن نيست ، نـه كـسـى بـه درستى از حقيقت حيات با خبر است ؟ و نه حقيقت مرگ را كسى مى داند بلكه آنـچـه از ايـن دو مـى دانـيـم آثار آنها است ، و عجب اينكه از همه چيز نزديكتر به ما حيات و زندگى ما است ، در عين حال حقيقت و اسرار آن از همه چيز مخفيتر است !  
قـابـل تـوجـه ايـنـكـه جـمـله **(**يـحـيـى **)** و **(**يـمـيـت **)** بـه صـورت فـعـل مـضـارع دليـل بـر اسـتـمـرار مـسـاءله حـيـات و مـرگ در طـول هـمـه زمـانـهـا اسـت ، و اطـلاق ايـن دو نـه تـنـهـا شـامـل حـيـات و مـرگ انـسـان در ايـن جـهـان مـى شـود كـه شـامـل هـر گـونـه حـيـات و مـرگ ، از عـالم فـرشتگان گرفته تا موجودات زنده ديگر و حيوانات و گياهان ،  
نه تنها حيات دنيا كه حيات برزخى و رستاخيز را نيز دربر مى گيرد، آرى حيات و مرگ در تمام اشكالش به دست قدرت او است .  
سـپـس بـه بـيـان پـنـج وصـف ديـگـر پـرداخـتـه مـى فـرمـايـد: **(**او اول اسـت ، و آخـر اسـت ، و ظـاهـر اسـت ، و بـاطـن اسـت ، و از هـمـه چـيـز آگـاه اسـت **)** (هـو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شى ء عليم ).

تـوصـيـف بـه اول و آخـر بـودن تعبير لطيفى است از ازليت و ابديت او، زيرا مى دانيم او وجـودى اسـت بـى انـتها و واجب الوجود، يعنى هستيش از درون ذات او است نه از بيرون ، تا پـايـان گـيـرد يـا آغـازى داشـتـه بـاشـد، و بـنـابـرايـن از ازل بوده وتا ابد خواهد بود.

او سرآغاز و ابتداى عالم هستى است ، و او است كه بعد از فناى جهان نيز خواهد بود.  
بنابراين تعبير به اول و آخر هرگز زمان خاصى را دربر ندارد و اشاره به مدت معينى نيست .  
توصيف به ظاهر و باطن نيز تعبير ديگرى از احاطه وجودى او نسبت به همه چيز است ، از هـمـه چـيز ظاهرتر است چرا كه آثارش ‍ همه جا را گرفته ، و از همه چيز مخفيتر است چون كه ذاتش بر كسى روشن نيست .  
بـعـضـى از مـفـسـران در ايـنـجـا چـنـيـن تـعـبـيـر كـرده انـد: (الاول بـلا ابـتـداء، و الاخـر بـلا انـتـهـاء، و الظـاهـر بلا اقتراب ، و الباطن بلا احتجاب ) اولى اسـت كـه آغـاز نـدارد، و آخرى است كه پايان ندارد، ظاهرى است كه نزديك نيست ، باطنى است كه پوشيده نمى باشد**.**  
و بعضى ديگر تعبير لطيف ديگرى دارند: الاول ببره ، و الاخر بعفوه ،  
(و الظـاهـر بـاحـسـانه ، و توفيقه اذا اطعته ، و الباطن بستره اذا عصيته **)**او آغازگرى اسـت در نـيكيها، و پايان گرى است به عفو و بخشش ، هنگامى كه اطاعتش كنى با احسان و تـوفـيـقـش بـر تو ظاهر مى شود، و هنگامى كه معصيتش كنى با ستر و پوشش پنهان مى گردد**.**  
كـوتـاه سـخـن اينكه او به همه چيز احاطه دارد و آغاز و انجام و ظاهر و باطن جهان هستى او است .  
بـعـضـى از (مـفسران ظاهر**)** را در اينجا به معنى **(**غالب **)** تفسير كرده اند (از ظهور به معنى غلبه ) و در بعضى از خطب نهج البلاغه نيز قرينه اى بر اين معنى ديده مى شود آنجا كه درباره آفرينش زمين مى فرمايد: هو الظاهر عليها بسلطانه و عظمته ، و هـو البـاطـن لهـا بـعـلمـه و معرفته او با سلطه و عظمتش بر آن غلبه دارد، و با علم و معرفتش در باطن آن راه دارد**)** جمع ميان دو تفسير نيز بى مانع است .  
و بـه هـر حـال يـكـى از نـتـائج ايـن امـور هـمـان اسـت كـه در پـايـان آيـه آمـده :( و هـو بكل شى ء عليم **)** زيرا كسى كه از آغاز بوده و تا پايان باقى است و در ظاهر و باطن جهان است چنين كسى قطعا از همه چيز آگاه مى باشد.

نكته :  
جمع اضداد در صفات خدا  
بـسـيـارى از صـفـات اسـت كـه در مـا انـسـانـهـا و مـوجـودات ديـگـر غـيـر قـابـل جـمع است ، و به صورت صفات متضاد جلوه مى كند، مثلا اگر من اولين نفر در ميان يك جمعيت باشم قطعا آخرين نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم پنهان نيستم ،  
و اگر پنهان باشم ظاهر نخواهم بود، همه اينها به خاطر آن است كه وجود ما محدود است ، و يـك وجـود مـحدود جز اين نمى تواند باشد، اما هنگامى كه سخن به صفات خدا مى رسد، اوصـاف دگـرگـون مـى شـوند و تغيير شكل مى دهند، در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع مى شود، و همچنين آغاز و انجام ، و با توجه به لايتناهى بودن ذات مقدسش جاى تعجب نيست .

در احـاديـثـى كـه از شـخـص پـيـغـمـبـر گـرامـى اسـلام (صـلى الله عـليـه و آله ) و ائمـه اهـل بـيـت (عـليـهـم السـلام ) در ايـن زمينه رسيده توضيحات جالبى ديده مى شود كه به تفسير اين آيات پر محتوى كمك مى كند.  
از جـمـله در حـديـثـى در **(**صـحـيـح مـسـلم**)** آمـده است كه پيامبر (صلى الله عليه و آله ) فـرمـود: اللهـم انـت الاول فـليس قبلك شى ءو انت الاخر فليس بعدك شى ء، و انت الظاهر فـليـس فـوقـك شـى ء، و انـت البـاطـن فليس دونك شى ء: **(**خداوندا! تو اولى هستى كه قـبـل از تـو چـيـزى نـيـسـت ، و آخـرى هستى كه بعد از تو چيزى نمى باشد آنچنان ظاهر و غـالبـى كـه بـرتـر از تـو وجـود نـدارد، و آنـچنان باطن و پنهانى كه ماوراى تو چيزى تصور نمى شود**.)**  
امير مؤ منان على (عليه السلام ) مى فرمايد: ليس لاوليته ابتداء، و لا لازليته انقضاء هو الاول لم يـزل ، و البـاقـى بـلا اجـل ... الظـاهـر لا يـقـال مـم ؟ و البـاطـن لا يـقـال فـيـم ؟ بـراى اوليـت او آغازى نيست ، و براى ازليت او پـايـانـى نـخواهد بود، نخستينى است كه همواره بوده ، و جاويدى است كه سرآمدى ندارد، آشـكـارى اسـت كـه در بـاره اش نتوان گفت از چه چيز پيدا شده ؟ و پنهانى است كه نتوان گفت در كجاست **؟**  
امام حسن مجتبى (عليه السلام ) نيز در خطبه اى مى فرمايد: الحمد لله الذى لم يـكـن فـيـه اول مـعـلوم ، و لا آخـر مـتـنـاه ،... فـلا تـدرك العـقـول و اوهـامـهـا و لاالفـكـر و خـطـراتـهـا، و لا الالبـاب و اذهـانـهـا صـفـتـه ، فـتـقول متى ؟ و لابدع مما ؟ و لاظاهر على ما؟ و لاباطن فيما؟: **(**حمد براى خدائى است كه نـه سـرآغـاز مـعلومى دارد، و نه پايان محدودى ، عقلها و انديشه ها، افكار و خردها هرگز صفات او را درك نمى كند، هرگز نمى تواند بگويد از چه زمان بوده ؟ و از چه چيز آغاز شده ؟ و بر چه چيز ظاهر است ؟ و در چه پنهان است **؟.**  
به عقل نازى حكيم تا كى ؟ به عقل اين ره نمى شود طى  
به كنه ذاتش خرد برد پى اگر رسد خس به قعر دريا!  
بلكه مى توان گفت :  
خرد به ذاتش نمى برد پى و گر رسد خس به قعر دريا!

**آيه و ترجمه**

|  |
| --- |
| هـو الذى خلق السموات و الا رض فى ستة اءيام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الا رض و مـا يـخـرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو معكم اءين ما كنتم و الله بما تعملون بصير **(**4**)** له ملك السموات و الا رض و إ لى الله ترجع الا مور **(**5**)** يولج اليل فى النهار و يولج النهار فى اليل و هو عليم بذات الصدور **(**6**)** |

**ترجمه :**  
  
4- او كـسـى اسـت كـه آسـمـانها و زمين را در شش روز (شش دوران ) آفريد، سپس بر تخت قـدرت قـرار گـرفت (و به تدبير جهان پرداخت ) آنچه را در زمين فرومى رود مى داند و آنـچـه را از آن خـارج مـى شـود، و آنـچـه از آسـمـان نازل مى گردد و آنچه به آسمان بالا مى رود، و او با شماست هر جا كه باشيد و خداوند نسبت به آنچه انجام مى دهيد بيناست .  
5-مالكيت آسمانها و زمين از آن او است ، و همه چيز به سوى او باز مى گردد.  
6- شب را داخل روز مى كند، و روز را داخل شب ، و او به آنچه بر دلها حاكم است داناست .

تفسير:  
او هميشه بر تخت قدرت است  
بـه دنـبـال اوصـاف يـازدهـگـانـه اى كـه در آيـات قبل درباره ذات پاك پروردگار ذكر شد در اين آيات اوصاف ديگرى بيان شده .  
در نـخـسـتـيـن آيـه مـورد بـحـث بـه پـنـج وصـف ديـگـر از اوصـاف جمال و جلال او اشاره شده است .  
نخست از مساءله خالقيت سخن مى گويد و مى فرمايد: **(**او كسى است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريد**)(** هو الذى خلق السموات و الارض فى ستة ايام ).  
مـسـاءله خـلقت در شش روز هفت مرتبه در قرآن مجيد ذكر شده است كه نخستين مرتبه در آيه 54 اعراف ، و آخرين مورد آن همين آيه مورد بحث (آيه 4 حديد) مى باشد.  
همانگونه كه قبلا نيز گفته ايم منظور از **(**يوم)(روز) در اين آيات روز معمولى نيست ، بـلكـه مـنـظـور از آن **(**دوران **)** اسـت خواه اين دوران كوتاه باشد، و يا طولانى هر چند مـيـليـونها سال به طول انجامد، و اين تعبيرى است كه در لغت عرب و زبانهاى ديگر نيز به كار مى رود، مثلا مى گويند امروز نوبت فلان جمعيت است كه حكومت كنند و فردا نوبت ديگران يعنى دوران آنها.  
ايـن مـعـنـى را بـا شـواهـد و شـرح مـبـسـوط در جـلد شـشـم ذيل آيه 54 سوره اعراف آورده ايم .

البته براى خداوند هيچ مانعى نداشت كه تمام عالم را در يك لحظه بيافريند، ولى مسلما اگر چنين بود كمتر عظمت و قدرت و علم آفريدگار ظاهر مى گشت  
ولى هـنگامى كه آنرا در طى ميلياردها سال در دورانهاى مختلف و چهره هاى گوناگون طبق بـرنـامـه هـاى مـنـظم و حساب شده بيافريند دلائل آشكارترى بر قدرت و حكمت او دربر خواهد داشت .  
بعلاوه اين تدريجى بودن سرمشقى است براى تدريجى بودن سير تكاملى انسان و عدم عجله و شتاب در رسيدن به اهداف مختلف .  
سـپـس بـه مـساءله حكومت و تدبير جهان پرداخته ، مى افزايد: **(**خداوند بعد از آفرينش جهان بر تخت قدرت قرار گرفت (ثم استوى على العرش ).  
و زمام حكومت و تدبير جهان را هميشه در دست داشته و دارد.  
بدون شك خداوند نه جسم است و نه **(**عرش **)** به معنى تخت سلطنت مى باشد، بلكه اين تعبير كنايه اى است لطيف از حاكميت مطلقه خداوند و نفوذ تدبير او در عالم هستى .  
**(**عرش **)** - در لغت به معنى چيزى است كه مسقف باشد و گاه به خود سقف نيز گفته مى شـود - بـه مـعـنى تختهاى بلند همانند تخت سلاطين نيز آمده است ولى به عنوان كنايه از قـدرت نـيـز بـه كـار مى رود، همانگونه كه در فارسى مى گوئيم : **(**پايه هاى تختش فـروريـخـت **)** و يـا در عـربـى مـى گـويـنـد فـلان ثل عرشه **)**: كنايه از اينكه قدرتش بر باد رفت .  
به هر حال بر خلاف آنچه گروهى از ناآگاهان مى پندارند كه خداوند جهان را آفريده و بـه حـال خـود واگـذارده ، او هـمـيـشـه زمـام حـكـومـت و تـدبـير عالم را در كف قدرت دارد، و وابـسـتگى نظامات اين جهان بلكه فرد فرد موجودات به ذات پاكش آنچنان است كه اگر يك لحظه نظر لطف از آنها برگيرد، و فيضش را قطع كند **(**فروريزند قالبها**)**!  
تـوجـه به اين حقيقت به انسان درك و ديدى مى دهد كه خدا را در همه جا و با همه چيز و در درون جان خود ببيند و احساس كند، و به او عشق ورزد.  
سپس شاخه ديگرى از علم بى پايانش را بيان كرده ، مى افزايد: **(**آنچه را در زمين نفوذ مـى كـنـد، آنـچـه از آن بـرمـى آيـد، و آنـچـه از آسـمـان نـازل مـى شـود، و آنـچه به آسمان بالا مى رود، همه را مى داند، و از همه با خبر است **)** (يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها).  
گـرچـه تـمـام ايـن امـور در تـعـبـيـر **(**هـو بـكـل شـى ء عـليـم **)** كـه در آيـات قبل آمده جمع است ، اما شرح اين معانى توجه بيشترى به انسان در زمينه وسعت علم خداوند مى دهد.  
آرى او از آنچه در زمين فرومى رود آگاه است : از تمام قطره هاى باران .  
از امواج سيلابها.  
از دانه هاى گياهان كه با كمك باد يا حشرات در زمين پراكنده مى شوند و نفوذ مى كنند.  
از ريشه هاى درختان به هنگامى كه در جستجوى آب و غذا به اعماق زمين پيش فروروند.  
از انواع معادن و ذخائرى كه روزى بر صفحه زمين بوده و سپس در آن دفن شده .  
از گنجها و دفينه ها.  
از اجساد مردگان .  
از انواع حشراتى كه در زمين لانه مى سازند.  
آرى از همه اينها آگاه است .  
و نيز از گياهانى كه از زمين برمى آيند.  
از چشمه هائى كه از دل خاك و صخرهها مى جوشد.  
از معادن و گنجينه هائى كه ظاهر مى شوند.  
از انسانهائى كه از آن برخاسته اند.  
از آتشفشانهائى كه از دل زمين زبانه مى كشد.  
از حشراتى كه از لانه ها سر برمى آورند.  
از گازهائى كه از زمين متصاعد مى شوند.  
و از امواج جاذبه كه از درون آن برميخيزد، خداوند از تمامى اينها جزء به جزء و ذره به ذره آگاه است .  
و هـمـچـنـيـن آنـچـه از آسمان نازل مى شود: از دانه هاى باران گرفته تا اشعه حياتبخش آفتاب .  
از خيل فرشتگان گرفته تا امواج نيرومند وحى و كتب آسمانى .  
از اشعه كيهانى گرفته تا شهابها و سنگريزه هاى سرگردان كه به سوى زمين جذب مى شوند، او از همه اينها مو به مو آگاه است .  
و نـيـز آنـچـه بـه آسـمـان صـعـود مـى كـنـد: اعـم از فـرشـتـگـان ، ارواح انـسـانـهـا، اعـمـال بـنـدگان ، انواع دعاها، اقسام پرندگان ، و بخارات ، و ابرها، و غير اينها، آنچه ميدانيم و آنچه نمى دانيم همه در پيشگاه علم او روشن و آشكار است .  
اگـر كـمـى در اين باره بينديشيم كه در هر لحظه ميليونها ميليون موجود مختلف وارد زمين مـى شـود، و مـيـليـونـهـا مـيـليـون مـوجـود از آن بـرمـيـخـيـزد، و مـيـليونها ميليون از آسمان نـازل مـى گـردد، يـا به آسمان صعود مى كند، كه از شماره و حد و حصر بيرون است ، و هيچكس جز خدا نمى تواند آنها را احصا كند آنگاه به وسعت علم پروردگار آشنا مى شويم .  
و بـالاخره در چهارمين و پنجمين توصيف روى نقطه حساسى تكيه كرده ، مى فرمايد: **(**او با شماست هر جا كه باشيد**)** (و هو معكم اينما كنتم ).  
**(**و چون چنين است او به آنچه انجام مى دهيد بصير و بينا است **)** (و الله بما  
تعملون بصير).  
چـگونه او با ما نباشد در حالى كه ما نه تنها در وجود كه در بقاء خود لحظه به لحظه بـه او مـتـكـى هـسـتـيم و از وى مدد مى گيريم ، او روح عالم هستى است ، او جان جهان است ، بلكه او برتر از اين و آن است !  
از زمـانـى كـه بـه صـورت ذره خاكى در گوشه اى افتاده بوديم ، و از آن لحظه اى كه بـه صـورت جـنـيـن در شـكـم مـادر قـرار داشـتيم او با ما بود، و در تمام عمر، و در عالم و برزخ نيز همه جا با ما است ، آيا با اين حال ممكن است از ما بيخبر باشد؟!  
راستى اين احساس كه او همه جا با ما است از يكسو به انسان عظمت و شكوه مى بخشد و از سوى ديگر اطمينان و اعتماد به نفس مى دهد و شجاعت و شهامت در او مى آفريند، و از سوى سـوم احـسـاس مـسئوليت شديد مى بخشد، چرا كه او همه جا حاضر و ناظر و مراقب است ، و ايـن بـزرگـتـريـن درس تـربـيـت اسـت ، آرى ايـن اعـتـقـاد ريـشـه اصـلى تقوى و پاكى و درستكارى انسان است و هم رمز عظمت و بزرگى او.  
ايـن يـك واقـعـيـت است كه او هميشه و همه جا با ما است ، نه يك كنايه و مجاز، حقيقتى كه از يكسو دلپذير و دل انگيز و روحپرور است ، و از سوى ديگر رعب انگيز و مسئوليت آفرين !  
لذا در حـديـثـى از پـيـغـمـبـر گـرامـى اسـلام (صـلى الله عـليـه و آله ) نـقـل شـده اسـت كـه فـرمود: ان من افضل ايمان المرء ان يعلم ان الله تعالى معه حيث كان : **(**برترين مرحله ايمان انسان اين است كه بداند هر جا باشد خدا با او است **)**.  
در حديث ديگرى مى خوانيم كه موسى عرض كرد: اين اجدك يا رب ؟.  
**(**كجا تو را بيابم اى پروردگار**)**؟!  
قال : يا موسى اذا قصدت الى فقد وصلت الى !: **(**خطاب آمد كه اى موسى هر زمان اراده من كنى به من رسيده اى **)**!  
اصـولا ايـن **(**مـعـيـت **)** (همراه بودن خدا با بندگان ) به قدرى ظريف و دقيق است كه هر انـسـان مـتـفكر و مؤ منى به مقدار انديشه و ايمانش آنرا درك مى كند و از عمق آن با خبر مى گردد.  
بـعـد از مـسـاءله حـاكـمـيـت و تـدبـيـر سـخـن بـه مـسـاءله مـالكـيـت او در كـل جـهـان هـسـتـى مـى رسـد، مـى فرمايد: **(**مالكيت آسمانها و زمين از آن او است **)** (له ملك السموات و الارض ).  
و سرانجام به مساءله مرجعيت او اشاره كرده مى افزايد: **(**و همه كارها به او بازگشت مى كند**)** (و الى الله ترجع الامور).  
آرى وقـتـى او خـالق و مالك و حاكم و مدبر ما است و همه جا با ما مى باشد مسلما بازگشت همه ما و همه كارها نيز به سوى او است .  
مـا رهـروان مـنـزل عـشـق او هـسـتـيـم كـه بـا كـوله بـارى از امـيـد و نـيـروهـا از سـرمنزل عدم به راه افتاده ايم ، و تا به اقليم وجود اينهمه راه آمده ايم ، ما از او هستيم و به سوى او باز مى گرديم ، چرا كه مبداء و منتهى او است .  
قابل توجه اينكه در سه آيه قبل نيز عين اين توصيف آمده بود: له ملك السموات و الارض ايـن تـكـرار ممكن است به آن خاطر باشد كه در آنجا تنها از مساءله حيات و مرگ موجودات زنـده سـخـن در ميان بود، و اينجا دامنه بحث گسترده تر شده و سخن از بازگشت همه امور به سوى او است .  
و نيز در آنجا مقدمه اى بود براى بيان قدرت خداوند بر همه چيز و در اينجا  
مـقدمه اى براى بازگشت همه چيز به سوى او است كه اين هر دو لازمه مالكيت خداوند نسبت به آسمانها و زمين است .  
تـعـبير به **(**الامور**)** به صيغه جمع نشان مى دهد كه نه تنها انسانها كه همه موجودات بـه سـوى او در حـركـتـنـد حركتى دائم و توقف ناپذير! بنابراين مفهوم آيه منحصر به بـازگـشـت انـسـانـهـا در آخـرت به او نيست ، هر چند موضوع معاد يكى از مصاديق روشن آن محسوب مى شود.  
در آخـريـن آيـه مـورد بـحـث به دو وصف ديگر نيز اشاره كرده مى فرمايد: **(**او شب را در روز، و روز را در شـب داخـل مـى كـنـد**)** (يـولج الليـل فـى النـهـار و يـولج النـهار فى الليل ).  
آرى تـدريـجـا از يـكـى مـى كـاهـد و بـه ديـگـرى مـى افـزايـد و طـول شـب و روز را در سـال تـغـيـيـر مـيـدهـد، هـمـان تـغـيـيـرى كـه هـمـراه بـا فـصـول چـهـارگـانـه سـال اسـت بـا تـمـام بـركـاتـى كـه بـراى انـسـانـهـا در ايـن فصول نهفته است .  
ايـن آيـه تـفـسير ديگرى نيز دارد و آن اينكه به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغيير نـظـام نـور و ظـلمـت دفعة رخ نمى دهد تا براى انسانها و موجودات زنده ديگر موجب انواع مـشـكـلات گردد، بلكه اين امر به صورت تدريجى رخ مى دهد، و موجودات را آرام آرام از روشـنـائى روز بـه تـاريـكـى شـب و از تـاريـكـى شـب بـه روشـنـائى روز مـنـتـقـل مـى سـازد، و فـرارسـيـدن شـب و روز را از مـدتـى قبل اعلام مى دارد تا همگان خود را آماده كنند.  
جمع ميان دو تفسير در مفهوم آيه نيز كاملا ممكن است .  
و در پـايـان مـى افـزايد: **(**و او به آنچه بر دلها حاكم است آگاه است (و هو عليم بذات الصدور).  
همانگونه كه اشعه حياتبخش آفتاب و روشنائى روز در اعماق تاريكى شب نفوذ مى كند و هـمه جا را روشن مى سازد، علم پروردگار نيز در تمام زواياى قلب و جان انسان نفوذ مى كند و همه اسرار آن را روشن مى سازد.  
قـابـل تـوجـه ايـنـكـه در آيـات قـبـل سـخـن از آگـاهـى خـداونـد نـسـبـت بـه اعـمـال مـا بـود (و الله بما تعملون بصير) و در اينجا سخن از آگاهى او نسبت به نيات و عقائد و افكار ما است (و هو عليم بذات الصدور).  
كـلمـه **(**ذات **)** چـنـانـكـه قـبلا هم اشاره كرده ايم در لغت عرب به معنى **(**عين و حقيقت **)** نـيـامـده اسـت ، و ايـن اصـطلاحى است از سوى فلاسفه ، بلكه **(**ذات **)** در لغت به معنى **(**صـاحـب چـيـزى **)** است ، بنابراين **(**ذات الصدور**)** اشاره به نيات و اعتقاداتى است كه قلوب انسانها را در اختيار خود گرفته است و بر آن حاكم است (دقت كنيد).  
و چه زيبا است كه انسان تمام اين صفات الهى را از اعماق جان باور كند و حضور او را در اعـمـال و در نـيـات و عـقـائد خـود احساس نمايد، آيا با اين احساس امكان دارد از جاده اطاعت و بندگى خارج شده ، در طريق عصيان و زشتى گام بگذارد؟!  
نكته :  
آيات اسم اعظم خدا  
مـى دانـيـم فلاسفه و متكلمان صفات خدا را به دو دسته تقسيم كرده اند: **(**صفات ذات **)** كـه بـيـان اوصـاف جـمـال و جـلال او اسـت و **(**صـفـات فعل **)** كه بيانگر افعالى است كه از ذات مباركش صادر مى شود.  
در آيـات شـشـگـانـه اى كـه در آغـاز ايـن سوره آمده و بايد طبق حديث آنها را آيات **(**ژرف انـديـشـان **)** (مـتـعـمـقـيـن ) نـام نـهـاد بـيـسـت وصـف از اوصـاف ذات و افعال آمده ، از علم و قدرت و حكمت و ازليت و ابديت خداوند گرفته ، تا خلقت و تدبير و مـالكـيـت و حـاكـمـيـت و احـاطـه او نـسـبـت بـه همه موجودات ، و حضورش در همه جا، آن هم با تعبيراتى كه به آنها عمق بيشترى مى بخشد.  
تـوجـه و ايـمـان به اين صفات و تلاش در روشن ساختن شعله اى هر چند كوچك از آنها در وجود خود، ما را در سير تكاملى و مسير الى الله بهترين يار و مددكار است .  
در حديثى از **(**براء بن عازب **)** آمده است كه مى گويد: به على (عليه السلام ) عرض كـردم : يـا امـيـر المـؤ مـنـيـن ! اسـئلك بـالله و رسـوله ، الا خـصصتنى باعظم ما خصك به رسـول الله (صـلى الله عـليـه و آله )، و اخـتـصـه بـه جـبـرئيـل ، و ارسـله بـه الرحـمن ، فقال اذا اردت ان تدعو الله باسمه الاعظم ، فاقراء من اول سـورة الحـديـد الى آخر ست آيات منها عليم بذات الصدور، و آخر سورة الحشر يعنى اربـع آيـات ، ثـم ارفـع يـديك فقل يا من هو هكذا، اسالك بحق هذه الاسماء ان تصلى على مـحـمـد (صـلى الله عـليـه و آله ) و ان تفعل بى كذا و كذا مما تريد، فو الله الذى لا اله غيره لتنقلبن بحاجتك ان شاء الله :  
اى امير مؤ منان ! تو را به خدا و رسولش مى خوانم كه برترين چيزى كه پيامبر (صلى الله عـليـه و آله ) ويـژه تـو كـرد، و جـبـرئيـل مـخـصـوص او سـاخـت ، و خـداونـد جـبـرئيـل را بـه آن فرستاد در اختيار من قرار دهى ! فرمود: هنگامى كه ميخواهى خدا را به نام اعظمش بخوانى از آغاز سوره حديد تا شش آيه ، تا عليم بذات الصدور را بخوان ، و سـپـس چهار آيه آخر سوره حشر را بعد دو دستت را بلند كن و بگو: اى خداوندى كه چنين هـسـتـى تـو را بـه حـق ايـن اسـمـاء مـى خـوانم كه بر محمد (صلى الله عليه و آله ) درود فرستى و فلان حاجت مرا برآورى - سپس آنچه را مى خواهى بگو - سوگند  
به خداوندى كه معبودى جز او نيست به حاجتت خواهى رسيد ان شاء الله .  
در عـظـمت اين آيات و اهميت محتواى آن ، همين حديث كافى است ، ولى نبايد فراموش كرد كه اسم اعظم الهى تنها الفاظ نيست تخلق به آنها نيز لازم است .  
**آيه و ترجمه**

|  |
| --- |
| ءامنوا بالله و رسوله و اءنفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين ءامنوا منكم و اءنفقوا لهم اءجر كبير **(**7**)** و مـا لكـم لا تـؤ مـنـون بـالله و الرسول يدعوكم لتؤ منوا بربكم و قد اءخذ ميثاقكم إ ن كنتم مؤ منين **(**8**)** هـو الذى يـنـزل عـلى عـبـده ءايات بينات ليخرجكم من الظلمات إ لى النور و إ ن الله بكم لرءوف رحيم **(**9**)** و ما لكم اءلا تنفقوا فى سبيل الله و لله ميراث السموات و الا رض لا يستوى منكم من اءنفق مـن قـبـل الفـتـح و قـاتل اءولئك اءعظم درجة من الذين اءنفقوا من بعد و قتلوا و كلا وعد الله الحسنى و الله بما تعملون خبير **(**10**)** من ذاالذى يقرض الله قرضا حسنا فيضعفه له و له اجر كريم **(**11**)** |

**ترجمه :**  
  
7 - بـه خـدا و رسـولش ايـمـان بـيـاوريد و از آنچه شما را نماينده (خود) در آن قرار داده انفاق كنيد (زيرا) كسانى كه از شما ايمان بياورند و انفاق كنند اجر بزرگى دارند.  
8 - چرا ايمان نياوريد در حالى كه رسول (خدا) شما را مى خواند كه به پروردگارتان ايـمـان بـياوريد و از شما پيمان گرفته است (پيمانى از طريق فطرت و خرد) اگر آماده ايمان هستيد.  
9 - او كـسـى اسـت كـه آيـات بـيـنـات بـر بـنـده اش (مـحـمـد) نازل مى كند تا شما را از تاريكيها به نور بيرون برد، و خداوند نسبت به شما مهربان و رحيم است .  
10 - چـرا در راه خـدا انـفـاق نـكـنيد در حالى كه ميراث آسمانها و زمين همه از آن خدا است (و كسى چيزى را با خود نمى برد) كسانى كه قبل از پيروزى انفاق كردند و (سپس )  
پـيـكـار نـمـودنـد (بـا كـسـانى كه بعد از پيروزى انفاق كردند) يكسان نيستند آنها بلند مـقـامـتـرند از كسانى كه بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد كردند، و خداوند به هر دو وعده نيك داده است ، و خدا به آنچه انجام مى دهيد آگاه است .  
11 - كـيـسـت كـه بـه خدا وام نيكو دهد (و از اموالى كه به او ارزانى داشته انفاق كند) تا خداوند آنرا براى او چندين برابر كند، و براى او اجر فراوان پرارزشى است .  
تفسير:  
ايمان و انفاق دو سرمايه بزرگ نجات و خوشبختى  
بـعـد از بـيـان قـسـمـتـى از دلائل عـظـمـت خـداونـد در عـالم هـسـتـى و اوصـاف جـمـال و جـلال او، اوصـافـى كه انگيزه حركت به سوى الله است ، در آيات از آنها نتيجه گيرى كرده و همگان را دعوت به ايمان و عمل مى نمايد.  
نخست مى فرمايد: **(**به خداوند و رسولش ايمان بياوريد**)** (آمنوا بالله و رسوله ).  
اين دعوت يك دعوت عام است كه شامل همه انسانها مى شود، مؤ منان را به ايمانى كاملتر و راسـخـتـر، و غـيـر مـؤ مـنـان را بـه اصـل ايـمـان دعـوت مـى كـنـد، دعـوتـى كـه تـواءم بـا دليل است و دلائلش در آيات توحيدى قبل گذشت .  
سـپـس بـه يـكـى از آثـار مـهـم ايـمـان كـه **(**انـفـاق فـى سـبـيـل الله **)** است دعوت كرده مى گويد: **(**از آنچه خداوند شما را در آن جانشين ديگران ساخته انفاق كنيد**)** (و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه ).  
دعـوت به ايثار و فداكارى و گذشت از مواهبى كه انسان در اختيار دارد، منتها اين دعوت را مـقـرون بـه ايـن نـكته مى كند كه فراموش ‍ نكنيد **(**در حقيقت مالك اصلى خدا است **)** و اين امـوال و سـرمايه ها چند روزى به عنوان امانت نزد شما سپرده شده ، همانگونه كه قبلا در اختيار اقوام پيشين بود.  
و بـه راسـتـى نـيـز چـنـيـن اسـت زيـرا در آيـات گـذشـتـه خـوانـديـم كـه مـالك حـقـيـقـى كل جهان خداوند است ايمان به اين واقعيت بيانگر همين است كه ما امانتدار او هستيم ، چگونه ممكن است امانتدار فرمان صاحب امانت را ناديده بگيرد؟!  
ايـمـان بـه ايـن حـقـيـقـت بـه انـسـان روح سـخـاوت و ايـثـار مـى بـخـشـد، و دسـت و دل او را در انفاق باز مى كند.  
تـعـبـيـر بـه **(**مـسـتـخلفين **)** (جانشينان ) ممكن است اشاره به نمايندگى انسان از سوى خداوند در زمين و مواهب آن باشد، و يا جانشينى از اقوام پيشين ، و يا هر دو.  
و تـعـبـيـر بـه **(**مـمـا**)** (از چـيـزهـائى كـه ...) تـعـبـيـر عـامـى اسـت كـه نـه تـنـهـا امـوال بـلكـه تـمـام سـرمـايـه هـا و مـواهـب الهـى را شـامـل مى شود و همانگونه كه قبلا نيز گفته ايم انفاق مفهوم وسيعى دارد كه منحصر به مـال نـيـسـت ، بلكه علم و هدايت و آبروى اجتماعى و سرمايه هاى معنوى و مادى ديگر را نيز شامل مى شود.  
سـپـس براى تشويق بيشتر مى افزايد: **(**آنهائى كه از شما ايمان بياورند و انفاق كنند اجر بزرگى دارند**)** (فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير).  
تـوصيف اجر به بزرگى ، اشاره اى به عظمت الطاف و مواهب الهى ، و ابديت و خلوص و دوام آن است ، نه تنها در آخرت كه در دنيا نيز قسمتى از اين اجر كبير عائد آنها مى شود.  
بـعـد از امـر بـه **(**ايمان **)** و **(**انفاق **)** درباره هر يك از اين دو به بيانى مى پردازد كه به منزله استدلال و برهان است .  
نـخست به صورت يك استفهام توبيخى علت عدم پذيرش دعوت پيامبر (صلى الله عليه و آله ) را در مورد ايمان به خدا جويا شده ، مى فرمايد: **(**چه چيز سبب مى شود كه  
ايـمـان بـه خـدا نـيـاوريـد در حـالى كـه رسـول او شـمـا را دعـوت بـراى ايـمـان بـه پـروردگـارتـان مـى كـنـد، و در حـالى كـه از شـمـا پـيمان گرفته است اگر آماده ايمان هستيد**)** (و ما لكم لا تؤ منون بالله و الرسول يدعوكم لتؤ منوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مؤ منين ).  
يـعـنـى اگـر بـه راستى شما آمادگى براى پذيرش حق داريد دلائلش روشن است ، هم از طريق فطرت و عقل ، و هم از طريق دليل نقل .  
از يـكـسـو پـيـامـبـر خـدا (صـلى الله عـليـه و آله ) بـا دلائل روشـن و آيـات و مـعـجـزات باهرات به سراغ شما آمده ، و از سوى ديگر خداوند با نـشـان دادن آثـارش در جـهـان آفـريـنش و در درون وجودتان يكنوع پيمان تكوينى از شما گـرفـتـه بـه او ايـمـان بـيـاوريـد، امـا شـمـا نـه اعـتـنـائى بـه فـطـرت و عقل خود داريد، و نه توجهى به مساءله وحى ، معلوم مى شود اصلا شما حاضر به ايمان نيستيد، و جهل و تعصب و تقليد كوركورانه بر فكر شما چيره شده است .  
از آنـچـه گـفتيم روشن شد كه منظور از جمله **(**ان كنتم مؤ منين **)** اين است كه **(**اگر شما حـاضـر به ايمان آوردن به چيزى و پذيرش دليلى باشيد اينجا جاى آن است **)** چرا كه دلائلش از هر نظر آشكار است .  
نكته اينجا است كه آنها شخص پيامبر (صلى الله عليه و آله ) را مى ديدند، و دعوت او را بدون هيچ واسطه مى شنيدند، و معجزاتش را با چشم مشاهده مى كردند، ديگر چه عذرى مى توانست مانع گردد؟  
لذا در حـديـثـى مـى خـوانـيـم : روزى رسـول خـدا (صـلى الله عـليـه و آله ) به اصحابش فـرمـود: اى المـؤ مـنـيـن اعـجـب اليـكـم ايـمـانـا؟ قـالوا: المـلائكـة ! قـال : و مـا لهـم لا يـؤ مـنـون و هـم عـنـد ربـهـم ؟ قـالوا: فـالانـبـيـاء! قـال فـمـا لهـم لا يـؤ مـنـون و الوحـى يـنـزل عـليـهـم ؟ قـالوا فـنـحـن ! قـال : و مـا لكـم لا تـؤ مـنـون و انـا بـين اظهركم ! و لكن اعجب المؤ منين ايمانا قوم يجيئون بعدكم يجدون صحفا يؤ منون بما فيها:  
**(**كـدامـيـك از مـؤ منان ايمانشان شگفت انگيزتر است ؟ گفتند: فرشتگان ، فرمود: چه جاى تـعـجب كه آنها ايمان بياورند؟ آنها در جوار قرب خداوندند گفتند: پس انبياء، فرمود: با ايـنـكـه وحى بر آنها نازل مى شود چگونه ايمان نياورند؟ گفتند: پس خود ما! فرمود: چه جـاى تـعـجب كه شما ايمان بياوريد در حالى كه من در ميان شما هستم ؟ (اينجا بود كه همه سـاكـت مـانـدند و پيامبر فرمود:) ولى از همه اعجاب انگيزتر قومى هستند كه بعد از شما مـى آيـنـد و تـنـهـا اوراقـى را در بـرابـر خـود مـى بـيـنند و به آنچه در آن است ايمان مى آورند**)**.  
و اين يك واقعيت است كه افرادى كه ساليان دراز بعد از رحلت پيامبر (صلى الله عليه و آله ) قـدم بـه عـرصـه هـسـتـى مـى گـذارنـد و فـقـط آثـار رسـول الله را در كـتـب مـى بـيـنـنـد و بـه حـقـانيت دعوتش پى مى برند امتياز عظيمى بر ديگران دارند.  
تـعـبـيـر بـه **(**مـيثاق **)** (پيمان مؤ كد) مى تواند اشاره به فطرت توحيدى باشد و يا دلائل عـقـلى كـه با مشاهده نظام آفرينش بر انسان ظاهر مى گردد، و تعبير **(**بربكم **)** (پروردگارتان ) كه اشاره اى به تدبير الهى در عالم خلقت است شاهد بر اين معنا است .  
بـعـضـى **(**مـيثاق **)** را در اينجا اشاره به پيمان **(**عالم ذر**)** دانسته اند، ولى اين معنى بعيد به نظر مى رسد جز به همان تفسيرى كه ما براى عالم ذر قبلا ذكر كرده ايم .  
آيه بعد براى تاءكيد و توضيح بيشتر پيرامون همين معنى مى افزايد: **(**او  
كـسـى اسـت كـه آيـات روشـن بر بنده خود نازل كرده است ، تا شما را از ظلمتهاى شرك و جـهـل و نـادانى ، به ايمان و توحيد و علم ، رهنمون گردد، و خداوند نسبت به شما رؤ ف و مهربان است **)** (هو الذى ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور و ان الله بكم لرؤ ف رحيم ).  
جـمـعـى **(**آيـات بـينات **)** را در اينجا به همه **(**معجزات **)** تفسير كرده اند، و گروهى بـه قـرآن ، ولى مـفـهـوم آيـه گـسـتـرده اسـت و هـمـه ايـنـهـا را شامل مى شود، هر چند تعبير به **(**نازل كردن **)** مناسب قرآن است ، همان قرآنى كه پرده هـاى ظـلمـت كـفـر و ضـلالت و نـادانـى را مـى درد، و آفتاب ايمان و آگاهى را در درون جان انسان طالع مى كند.  
تعبير به **(**رؤ ف رحيم **)** اشاره لطيفى به اين حقيقت است كه اين دعوت مؤ كد و پرشور الهى به سوى ايمان و انفاق مظهرى از مظاهر رحمت الهيه است كه به سراغ همه شما آمده ، و تمام بركاتش در اين جهان و جهان ديگر عائد خودتان مى شود.  
در اينكه آيا ميان **(**رؤ ف **)** و **(**رحيم **)** تفاوتى هست يا نه ؟ و اين تفاوت چگونه است ؟ در مـيـان مفسران گفتگو است ، و مناسبتر از همه اين است كه **(**رؤ ف **)** اشاره به محبت و لطـف خـاصـش نـسـبـت بـه مـطـيـعان است در حالى كه **(**رحيم **)** اشاره به رحمت او در مورد عاصيان است .  
بـعـضـى نـيـز گـفـتـه انـد **(**راءفـت **)** در مـورد رحـمـت قـبـل از ظـهـور آن گفته مى شود اما **(**رحمت **)** تعبيرى است كه بعد از ظهور بر آن اطلاق مى گردد.  
سـپس به استدلالى براى مساءله انفاق پرداخته مى فرمايد: **(**چرا در راه خدا انفاق نكنيد در حـالى كـه مـيـراث آسـمـانـهـا و زمـيـن از آن او اسـت **)**؟ (و مـا لكـم الا تـنـفـقـوا فـى سبيل الله و لله ميراث السموات و الارض ).  
يـعـنـى سـرانـجـام هـمـه شـما چشم از جهان و مواهبش مى پوشيد، و همه را مى گذاريد و مى رويد، پس اكنون كه در اختيار شما است چرا بهره خود را نمى گيريد؟!  
**(**مـيراث **)** در اصل - چنانكه راغب در مفردات مى گويد به معنى مالى است بدون قرارداد و مـانـنـد آن بـه انـسـان مـنـتـقـل مـى شـود، و آنـچـه از مـيـت بـه بـازمـانـدگـان مـنـتـقـل مـى شـود يـكـى از مـصـداقـهـاى آن اسـت كـه بـر اثـر كـثـرت استعمال هنگام ذكر اين كلمه همين معنى تداعى مى شود.  
تـعـبـيـر **(**لله مـيـراث السـمـوات و الارض **)** از ايـن نـظـر اسـت كـه نـه تـنـهـا امـوال و ثـروتـهـاى روى زمين بلكه آنچه در تمام آسمان و زمين وجود دارد به ذات پاك او برمى گردد، همه خلايق مى ميرند و خداوند وارث همه آنها است .  
و از آنـجـا كـه انـفـاق در شـرائط و احـوال مـخـتـلف ارزشهاى متفاوتى دارد در جمله بعد مى افزايد: آنهائى كه قبل از **(**پيروزى **)** انفاق كردند و پيكار نمودند با كسانى كه بعد از فـتـح ايـن كـار را انـجـام دادنـد مـسـاوى نـيـسـتـنـد**)** (لا يـسـتـوى مـنـكـم مـن انـفـق مـن قبل الفتح و قاتل ).  
در ايـنـكـه مـنـظـور از اين **(**فتح **)** كدام فتح است ميان مفسران گفتگو است ، بعضى آنرا اشـاره بـه **(**فتح مكه **)** در سال هشتم هجرت مى دادند، و بعضى آنرا اشاره به **(**فتح حديبيه **)** در سال ششم .  
البـتـه نـظـر بـه ايـنـكـه كـلمه **(**فتح **)** در سوره انا فتحنا لك فتحا مبينا به **(**فتح حديبيه **)** تفسير شده است مناسب اين است كه در اينجا نيز فتح حديبيه باشد، ولى تعبير بـه **(**قـاتـل **)** (پيكار كند) مناسب با فتح مكه است زيرا در حديبيه پيكارى رخ نداد، اما در فتح مكه پيكارى سريع و كوتاه كه با مقاومت چندانى روبرو نشد صورت  
گرفت .  
اين احتمال نيز وجود دارد كه مراد از **(**الفتح **)** در اين آيه جنس فتح و هرگونه پيروزى مـسـلمـيـن در جـنـگـهـاى اسـلامـى بـاشـد، يـعـنـى : آنـهـا كـه در مـواقـع بـحـرانـى از بـذل مـال و جـان ابـا داشـتـنـد از آنـهـا كـه بـعـد از فـرونشستن طوفانها به يارى اسلام شتافتند برترند.  
لذا براى تاءكيد بيشتر مى افزايد: **(**اين گروه مقامشان برتر و بالاتر از كسانى است كـه بـعـد از فتح انفاق كردند و جهاد نمودند**)** (اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد و قاتلوا)  
عـجـب اينكه جمعى از مفسران كه آيه را ناظر به فتح مكه يا حديبيه مى دادند مصداق انفاق كـننده را در اين آيه ابوبكر دانسته اند، در حالى كه بدون شك از زمان هجرت تا آن زمان كه 6 تا 8 سال طول كشيد و غزوات زيادى رخ داد هزاران نفر در راه اسلام انفاق كردند و پـيـكـار نـمودند، چرا كه در فتح مكه طبق تواريخ ده هزار نفر شركت كردند و مسلما از اين گـروه عـده زيـادى بـه بـرنـامـه هـاى جـنـگـى كـمـك مـالى نـمـودنـد و انـفـاق فـى سـبـيل الله كردند، و مسلم است كه تعبير به **(**قبل **)** به معنى انفاق در آستانه اين فتح است نه در آغاز اسلام و بيست و يك سال قبل !  
اين نكته نيز لازم به يادآورى است كه بعضى از مفسران اصرار دارند كه انفاق برتر از جـهـاد اسـت تـا بـا پـيـشـداوريـهـاى آنـهـا هـمـاهـنـگ شود و شايد ذكر انفاق را در آيه فوق قـبـل از جهاد گواه بر اين مطلب بدانند، در حالى كه روشن است مقدم داشتن انفاق مالى به خـاطـر ايـن اسـت كه وسائل و مقدمات و ابزار جنگ به وسيله آن فراهم مى گردد، و گرنه بدون شك بذل جان و آمادگى براى شهادت از انفاق مالى برتر و بالاتر است .  
بـه هـر حـال از آنـجـا كـه هـر دو گـروه بـا تـفـاوت درجـه مشمول عنايات حقند  
در پايان آيه مى افزايد: **(**خداوند به هر دو گروه وعده نيك داده است **)** (و كلا وعد الله الحسنى ).  
ايـن يـك قدردانى براى عموم كسانى است كه در اين مسير گام برداشتند و **(**حسنى **)** در اينجا مفهوم وسيعى دارد كه هر گونه ثواب و پاداش نيك دنيا و آخرت را دربرمى گيرد.  
و از آنجا كه ارزش عمل به خلوص آن است ، در پايان آيه مى افزايد: **(**خداوند به آنچه انجام مى دهيد آگاه است **)** (و الله بما تعملون خبير).  
هم از كميت و كيفيت اعمال شما باخبر است و هم از نيات و ميزان خلوص شما.  
و در آخـريـن آيـه مـورد بـحـث بـاز هـم بـراى تـشـويـق در مـورد **(**انـفـاق فـى سبيل الله **)** از تعبير جالب ديگرى استفاده كرده ، مى گويد: **(**كيست كه به خدا قرض نـيـكـوئى دهـد و از امـوالى كـه بـه او بـخـشيده است انفاق نمايد، تا آن را براى او چندين بـرابـر كـنـد؟ و بـراى او پـاداش فـراوان و پـرارزشـى اسـت **)** (من ذاالذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له و له اجر كريم ).  
راسـتى تعبير عجيبى است خدائى كه بخشنده تمام نعمتها است ، و همه ذرات وجود ما لحظه بـه لحـظـه از دريـاى بـى پايان فيض او بهره مى گيرد و مملوك او است ، ما را صاحبان امـوال شمرده ، و در مقام گرفتن وام از ما برآمده ، و برخلاف وامهاى معمولى عين همان مقدار باز پس مى دهند، او چندين برابر، گاه صدها و گاه هزار برابر، بر آن اضافه مى كند و علاوه بر اينها وعده اجر كريم كه پاداشى است عظيم كه جز خدا نمى داند نيز مى دهد.  
نكته ها:  
1 - انگيزه هاى انفاق  
قابل توجه اينكه در آيات گذشته براى تشويق به انفاق - اعم از كمك به موضوع جهاد يـا انـفـاقـهـاى ديـگـر به نيازمندان - تعبيرات مختلفى ديده مى شود كه هر يك مى تواند عاملى براى حركت به سوى اين هدف باشد.  
در آيـه هـفـتـم اشـاره به مساءله استخلاف و جانشينى مردم از يكديگر، يا از خداوند در اين ثـروتـهـا اسـت كـه مـالكـيـت حـقـيـقى را مخصوص خدا مى شمرد، و همه را نماينده او در اين امـوال اين بينش مى تواند دست و دل انسان را در انفاق باز كند و عاملى براى حركت در اين زمينه باشد.  
در آيـه دهـم تـعـبـيـر ديـگـرى آمـده كـه از نـاپـايـدارى امـوال و سـرمـايـه هـا و بـازمـانـدن آن بـعـد از هـمه انسانها حكايت مى كند، و آن تعبير به **(**ميراث **)** است مى گويد، ميراث آسمانها و زمين از آن خدا است .  
و در آيه يازدهم تعبير از همه حساستر است : خدا را وام گيرنده ، و انسانها را وام دهنده مى شمرد، وامى كه مساءله تحريم ربا در آن راه ندارد و چندين برابر تا هزاران برابر در مقابل آن پرداخته مى شود، اضافه بر پاداش عظيمى كه در هيچ انديشه اى نمى گنجد!  
ايـنـهـا هـمـه بـراى ايـن اسـت كـه بـيـنـشـهـاى انـحـرافى و انگيزه هاى حرص و آز و حسد و خـودخـواهـى و طـول امـل را كـه مـانـع از انـفـاق اسـت از مـيـان بـبـرد، و جامعه اى بر اساس پيوندهاى عاطفى و روح اجتماعى و تعاون عميق بسازد.  
2 - شرايط انفاق در راه خدا  
تعبير به **(**قرضا حسنا**)** در آيه فوق اشاره اى به اين حقيقت است كه  
وام دادن خـود انـواع و اقسامى دارد كه بعضى را **(**وام نيكو**)** و بعضى را وام كم ارزش و يا حتى بى ارزش مى توان شمرد.  
قـرآن مـجيد شرائط وام نيكو را در برابر خداوند يا به تعبير ديگر **(**انفاق ارزشمند**)** را در آيـات مـخـتـلف بـيان كرده است ، و بعضى از مفسران از جمع آورى آن ده شرط استفاده كرده اند.  
1 - از بـهـتـريـن قـسـمـت مال انتخاب شود نه از اموال كم ارزش يا ايها الذين آمنوا انفقوا من طـيـبات ما كسبتم و مما اخرجنا لكم من الارض و لا تيمموا الخبيث منه تنفقون و لستم باخذيه الا ان تـغـمـضـوا فـيـه و اعـلمـوا ان الله غـنـى حـمـيـد: **(**اى كـسانى كه ايمان آورده ايد از اموال پاكيزه اى كه به دست آورده ايد، يا از زمين براى شما خارج ساخته ايم انفاق كنيد، و بـه سـراغ قسمتهاى ناپاك براى انفاق نرويد در حالى كه خودتان حاضر نيستيد آنها را بـپـذيـريـد مـگـر از روى اغماض ، و بدانيد خداوند بى نياز و شايسته ستايش است **)** (بقره - 267).  
2 - از اموالى كه مورد نياز انسان است باشد، چنانكه مى فرمايد و يؤ ثرون على انفسهم و لو كـان بـهـم خـصـاصة : **(**آنها ديگران را بر خود مقدم مى دارند هر چند شخصا شديدا نيازمند باشند**)**. (حشر - 9).  
3 - به كسانى انفاق كند كه سخت به آن نيازمندند و اولويتها را در نظر گيرد للفقراء الذيـن احـصـروا فـى سبيل الله : **(**انفاق شما (مخصوصا) براى نيازمندانى باشد كه در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند**)** (بقره 273).  
4 - انـفـاق اگر مكتوم باشد بهتر است : و ان تخفوها و تؤ توها الفقراء فهو خير لكم : **(**هـر گـاه آنـهـا را مـخـفـى سـاخـته و به نيازمندان بدهيد براى شما بهتر است **)** (بقره 271).  
5 - هـرگز منت و آزارى با آن همراه نباشد يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذى : **(**اى كسانى كه ايمان آورده ايد انفاقهاى خود  
را با منت و آزار باطل نكنيد**)** (بقره 264).  
6 - انفاق بايد تواءم با اخلاص و خلوص نيت باشد ينفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله : **(**كسانى كه اموالشان را براى جلب خشنودى خداوند انفاق مى كنند**)** (بقره 265).  
7 - آنـچـه را انـفـاق مى كند كوچك و كم اهميت بشمرد هر چند ظاهرا بزرگ باشد: و لا تمنن تستكثر: **(**به هنگام انفاق منت مگذار و آنرا بزرگ مشمر**)** (مدثر 6).  
8 - از امـوالى بـاشد كه به آن دل بسته است و مورد علاقه او است لن تنالوا البر حتى تـنـفـقـوا مـمـا تـحـبون : **(**هرگز به حقيقت نيكوكارى نمى رسيد مگر اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد**)** (آل عمران - 92).  
9 - هـرگـز خـود را مـالك حـقـيـقـى تـصور نكند، بلكه خود را واسطه اى ميان خالق و خلق بداند: و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه : **(**انفاق كنيد از آنچه خداوند شما را نماينده خود در آن قرار داده است **)** (حديد 7)  
10 - و قـبـل از هـر چـيـز بـايـد انـفـاق از امـوال حـلال باشد، چرا كه خداوند فقط آنرا مى پـذيـرد: انـمـا يـتـقـبـل الله مـن المـتـقـيـن **(**خـداونـد تـنـهـا از پـرهـيـزگـاران قبول مى كند**)** (مائده 27).  
و در حـديـث آمـده كـه پـيـامـبـر (صـلى الله عـليـه و آله ) فـرمـود: لا يقبل الله صدقة من غلول **(**خداوند هيچگاه انفاقى را كه از طريق خيانت است نمى پذيرد**)**.  
آنچه گفته شد در واقع قسمت مهمى از اوصاف و شرائط لازم است ، ولى منحصر به اينها نيست ، و با دقت و تاءمل در آيات و روايات اسلامى به شرايط ديگرى نيز مى توان دست يافت .  
ضمنا آنچه گفته شد بعضى از شرائط **(**واجب **)** محسوب مى شود (مانند عدم منت و آزار و تـظـاهـر) و بـعضى از شرائط كمال است (مانند ايثار به نفس در موقع حاجت خويشتن ) كه عدم وجود آن ارزش انفاق را از ميان نمى برد هر چند در سطح اعلا قرار ندارد.  
و نيز آنچه گفته شد گرچه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولى بسيارى از آنها در مـورد وامـهـاى مـعـمـولى نـيـز صـادق اسـت ، و بـه اصـطـلاح از شـرائط لازم ، يـا شـرط كمال **(**قرض الحسنه **)** مى باشد.  
دربـاره اهـمـيـت **(**انـفـاق در راه خـدا**)** شـرح مـبـسـوطـى ذيل آيه 261 تا 267 سوره بقره آورده ايم (جلد 2 تفسير نمونه صفحه 232 تا 257).  
3 - پيشگامان در ايمان و جهاد و انفاق  
بـدون شك كسانى كه در ايمان و اعمال خير بر ديگران مقدم مى شوند هم شجاعت و آگاهى بـيـشـتـرى دارنـد، و هـم ايـثـار و فـداكـارى فـزونـتـر، و بـه هـمـيـن دليل در پيشگاه خدا يكسان نيستند، و لذا در آيات فوق روى همين مساءله تكيه شده بود كه كـسانى كه قبل از فتح (فتح مكه يا حديبيه ، و يا مطلق فتوحات اسلامى ) انفاق كردند و جهاد نمودند در پيشگاه خدا با ديگران يكسان نيستند.  
در حـديـثـى از **(**ابـو سـعـيـد خـدرى **)** نـقـل شـده كـه مـى گـويـد: در سـال حـديـبـيـه (سـال ششم هجرت ) ما با رسول خدا بوديم ، هنگامى كه به **(**عسفان **)** (مـكـانـى نـزديـك مـكـه ) رسـيـديـم فـرمـود: مـمـكـن اسـت در آيـنـده قـومـى بـيـايـنـد كـه اعمال شما را در مقايسه با اعمال خود كوچك بشمرند!  
گفتيم : آنها كيانند اى رسول خدا! آيا منظور قريش است ؟  
فـرمـود نـه ! آنـهـا اهـل يـمـن هـسـتـنـد كـه دلهـائى رقيقتر و نرمتر از شما دارند (و اعمالى فزونتر).  
گفتيم : آيا آنها از ما بهترند، اى رسول خدا؟!  
فرمود: اگر براى يكى از آنها كوهى از طلا باشد و در راه خدا انفاق كند به اندازه يك مد يـا نـصف آن كه شما انفاق مى كنيد پاداش ‍ ندارد، بدانيد اين تفاوتى است ميان ما و مردم و شـاهـد آن ، ايـن سـخـن خـدا اسـت : لا يـسـتـوى مـنـكـم مـن انـفـق مـن قبل الفتح و قاتل ....  
اين نكته نيز قابل توجه است كه منظور از قرض دادن به پروردگار هر گونه انفاق در راه او اسـت كه يكى از مصاديق مهم آن كمك كردن به پيامبر (صلى الله عليه و آله ) و امام مسلمين مى باشد تا در مصارف لازم براى اداره حكومت اسلامى به كار گيرد.  
لذا در روايـتـى در كـافـى از امـام صـادق (عـليـه السـلام ) نقل شده است كه فرمود ان الله لم يسئل خلقه مما فى ايديهم قرضا من حاجة به الى ذلك ، و ما كان لله من حق فانما هو لوليه **(**خداوند از بندگانش وامى مطالبه نكرده است به خاطر احتياج او، آنچه از حقوق براى خدا است براى ولى و نماينده او است **)**  
و در حـديـث ديـگـرى از امـام كـاظـم (عـليـه السـلام ) ذيـل آيـه مـورد بـحـث (من ذا الذى يقرض الله ...) آمده است كه **(**نزلت فى صلة الامام **)**: **(**اين آيه در مورد هديه و كمك به امام نازل شده است **)**.  
**آيه و ترجمه**

|  |
| --- |
| يـوم تـرى المـؤ مـنـين و المؤ منات يسعى نورهم بين اءيديهم و بأ يمانهم بشرئكم اليوم جنات تجرى من تحتهاالا نهار خالدين فيها ذلك هو الفوز العظيم **(**12**)** يـوم يـقـول المـنـافـقـون و المـنـافـقـات للذيـن ءامـنـوا انـظـرونـا نـقـتـبـس مـن نـوركـم قـيـل ارجـعـوا وراءكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب **(**13**)** يـنـادونهم اءلم نكن معكم قالوا بلى و لكنكم فتنتم اءنفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الا مانى حتى جاء اءمر الله و غركم بالله الغرور **(**14**)** فـاليـوم لا يـؤ خـذ مـنـكـم فـديـة و لا مـن الذيـن كـفـروا مـأ وئكـم النـار هى مولئكم و بئس المصير **(**15**)** |

**ترجمه :**  
  
12 - (ايـن پـاداش بـزرگ ) در روزى اسـت كـه مـردان و زنـان بـاايـمـان را مـى نگرى كه نـورشـان پـيـش رو و در سـمـت راسـتـشـان به سرعت حركت مى كند (و به آنها مى گويند) بـشـارت بـاد بـر شما امروز، به باغهائى از بهشت كه نهرها زير درختانش جارى است ، جاودانه در آن خواهيد ماند و اين پيروزى بزرگى است .  
13 - روزى كه مردان و زنان منافق به مؤ منان مى گويند: نظرى به ما بيفكنيد تا از نور شـمـا شـعله اى برگيريم ، به آنها گفته مى شود: به پشت سر خود بازگرديد و كسب نـور كـنـيـد!، در ايـن هـنـگام ديوارى ميان آنها زده مى شود كه درى دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب !  
14 - آنـهـا را صـدا مى زنند كه مگر ما با شما نبوديم ؟! مى گويند: آرى ، ولى شما خود را بـه هـلاكـت افـكـنـديـد و انـتظار (مرگ پيامبر را) كشيديد، و (در همه چيز) شك و ترديد داشـتيد، و آرزوهاى دور و دراز شما را فريب داد تا فرمان خدا فرارسيد، و شيطان شما را در برابر خداوند فريب داد.  
15 - لذا امـروز از شـمـا غرامتى پذيرفته نمى شود، و نه از كافران ، و جايگاهتان آتش است ، و همان سرپرستتان مى باشد و چه بد جايگاهى است .  
تفسير:  
بگذاريد ما هم از نور شما استفاده كنيم !  
از آنـجـا كـه در آخرين آيه از آيات گذشته خداوند انفاق كنندگان را به اجر كريم نويد داد، در آيـات مورد بحث مشخص مى كند كه اين اجر كريم و ارزشمند و باعظمت در چه روزى است ؟  
مى فرمايد: **(**اين در همان روزى است كه مردان و زنان باايمان را مى نگرى كه نورشان در پـيش رو و در سمت راستشان به سرعت حركت مى كند**)** (يوم ترى المؤ منين و المؤ منات يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم ).  
گـرچـه مـخـاطـب در ايـنجا پيامبر (صلى الله عليه و آله ) است ، ولى مسلما ديگران هم اين صـحـنـه را مـى بينند، ولى چون شناسائى مؤ منان براى پيامبر (صلى الله عليه و آله ) لازم اسـت تـا آنـهـا را مـورد تـفـقـد بـيشترى قرار دهد با اين نشانه آنها را به خوبى مى شناسد.  
گـرچه مفسران در مورد اين **(**نور**)** احتمالات متعددى داده اند ولى روشن است كه منظور از آن تجسم نور ايمان است ، چون تعبير به **(**نورهم **)** (نور مردان و زنان باايمان ) شده اسـت ، و جـاى تـعـجـب نـيـسـت ، چـرا كـه در آن روز عـقـائد و اعمال انسانها تجسم مى يابد، ايمان كه همان نور هدايت است به صورت روشنائى و نور ظـاهـرى مـجسم مى گردد، و كفر كه تاريكى مطلق است ، به صورت ظلمت ظاهرى مجسم مى گردد.  
و لذا در آيه 8 سوره تحريم مى خوانيم يوم لا يخزى الله النبى و الذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم **(**در آن روز كه خداوند پيامبر خود و كسانى را كه با او ايمان آوردند خوار نمى كند، نورشان پيش روى آنها حركت مى كند**)**.  
در آيـات ديـگـر قرآن نيز آمده است كه خداوند **(**مؤ منان را از ظلمت به سوى نور هدايت مى كند**)**.  
تـعـبـيـر بـه ظـيـسـعـى (از مـاده سـعـى بـه مـعـنـى حـركـت سـريـع ) دليـل بـر ايـن اسـت كـه خـود مـؤ مـنان نيز با سرعت راه محشر را به سوى بهشت و كانون سـعـادت جاويدان مى پيمايند، چرا كه حركت سريع نور آنها جدا از حركت سريع خودشان نيست .  
قـابـل تـوجـه اينكه تنها سخن از دو نور در ميان آمده (نورى كه پيشاپيش روى مؤ منان در حركت است و نورى كه از طرف راست ) اين تعبير ممكن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤ منان باشد، **(**گروه مقربان **)** كه صورتى نورانى دارند  
و نـورشـان پـيـشـاپـيـش آنـهـا حركت مى كند، و **(**اصحاب اليمين **)** كه نور آنها در سمت راستشان است ، چرا كه نامه اعمالشان به دست راست آنها داده مى شود، و نور از آن برمى خـيـزد، ايـن احـتـمال نيز وجود دارد كه هر دو اشاره به يك گروه است و نور يمين كنايه از نورى است كه از اعمال نيك آنها برمى خيزد و تمام اطراف آنها را روشن مى سازد.  
بـه هـر حال اين نور راهنماى آنها به سوى بهشت برين است ، و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت مى پيمايند.  
از سـوى ديـگـر بـدون شـك ايـن نـور الهـى چـون از ايـمـان و عـمـل صـالح بـرمـى خـيـزد بـا تـفـاوت مـراتـب ايـمـان و عـمـل صـالح مـردم مـتـفـاوت است ، آنها كه ايمانى قويتر دارند نورشان فاصله زيادى را روشـن مـى سـازد، و آنـها كه مرتبه ضعيفترى دارند از نور كمترى برخوردارند، تا آنجا كـه نـور بـعـضى تنها نوك انگشتان پاى آنها را روشن مى سازد!، چنانكه در تفسير على بـن ابـراهـيـم ذيـل آيه مورد بحث اشاره شده است كه : يقسم النور بين الناس يوم القيامة على قدر ايمانهم **(**نور در ميان مردم در روز قيامت به اندازه ايمانشان تقسيم مى شود**)**.  
ايـنـجـاسـت كـه بـه احـترام آنها اين ندا از فرشتگان برمى خيزد: **(**بشارت باد بر شما امروز، به باغهائى از بهشت كه نهرها زير درختانش جارى است **)** (بشراكم اليوم جنات تجرى من تحتها الانهار).  
**(**جـاودانـه در آن خـواهيد ماند، و اين پيروزى و رستگارى بزرگى است **)** (خالدين فيها ذلك هو الفوز العظيم )  
امـا مـنـافـقـان كـه در تـاريـكى وحشتناك كفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند در اين هنگام فريادشان بلند مى شود و ملتمسانه از مؤ منان تقاضاى نور مى كنند،  
امـا چـيزى جز جواب منفى نمى شنوند، چنانكه در آيه بعد مى گويد: **(**روزى كه مردان و زنـان مـنـافـق بـه مـؤ مـنـان مـى گـويـنـد: نـظـرى بـر ما بيفكنيد تا از نور شما شعله اى برگيريم **)** (يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين آمنوا انظرونا نقتبس من نوركم **)**.  
اقـتـباس در اصل از ماده **(**قبس **)** به معنى گرفتن شعله اى از آتش است سپس به نمونه گيريهاى ديگر نيز اطلاق شده .  
مـنـظـور از جـمـله **(**انـظرونا**)** اين است كه به ما نگاه كنيد تا از نور صورت شما بهره گـيـريـم ، و راه خـود را پـيدا كنيم ، يا اينكه نظر لطف و محبتى به ما بيفكنيد و سهمى از نـور خـود بـه مـا دهـيد، اين احتمال نيز وجود دارد كه منظور از **(**انظرونا**)** انتظار كشيدن بـاشـد، يـعـنـى كمى مهلت دهيد تا ما هم به شما برسيم و در پرتو نورتان راه را پيدا كنيم .  
امـا بـه هـر حـال **(**پـاسـخـى كـه بـه آنـهـا گفته مى شود اين است كه به پشت سر خود برگرديد و كسب نور كنيد**)**! (قيل ارجعوا ورائكم فالتمسوا نورا).  
اينجا جاى تحصيل نور نيست ، مى بايست آن را از دنيائى كه پشت سر گذاشتيد، از طريق ايمان و عمل صالح ، به دست مى آورديد، اما ديگر گذشته و دير شده است !  
**(**در اين هنگام ناگهان ديوارى در ميان اين دو گروه زده مى شود كه درى دارد**)** (فضرب بينهم بسور له باب ).  
ولى دو طـرف ايـن ديـوار عـظـيم ، يا اين در، كاملا با هم متفاوت است **(**درونش رحمت است و بيرونش عذاب **)** (باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ).  
**(**سـور**)** در لغـت بـه مـعنى ديوارى است كه در گذشته براى حفاظت به دور شهرها مى كـشـيـدنـد، و در فـارسـى از آن تـعـبـيـر بـه **(**بـارو**)** مـى شـود، و در فـواصـل مختلف نيز برجهائى براى محافظان و نگهبانان داشت ، و لذا مجموعا تعبير به **(**برج و بارو**)** مى كردند.  
قابل توجه اينكه مى گويد: **(**درون آن رحمت ، و برون آن عذاب است يعنى مؤ منان همچون ساكنان شهر در درون اين باغ هستند، و منافقان همچون بيگانگان در قسمت بيابانى قرار دارنـد، قـبـلا نـيـز آنـهـا در يـك جامعه و در كنار هم زندگى مى كردند، اما ديوارى عظيم از اعـتـقـادات و اعـمـال مـخـتـلف آنها را از يكديگر جدا مى كرد، در قيامت نيز همين معنى مجسم مى گردد.  
امـا ايـن **(**در**)** بـراى چـيـسـت ؟ مـمـكـن اسـت براى اين باشد كه منافقان از اين در نعمتهاى بهشتى را ببينند و حسرت ببرند، يا اينكه افرادى كه كمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در كنار مؤ منان قرار گيرند.  
امـا ايـن ديـوار چنان نيست كه مانع عبور صدا باشد، لذا در آيه بعد مى افزايد: **(**آنها را صدا مى زنند كه مگر ما با شما نبوديم **)**؟! (ينادونهم الم نكن معكم ).  
هـم در دنيا با شما در يك جامعه مى زيستيم ، و هم در اينجا در كنار شما بوديم چه شد كه نـاگـهـان از مـا جـدا شـديـد، و بـه روح و رحـمـت الهـى رفـتـيـد، و مـا را در چنگال عذاب رها كرديد؟!  
**(**آنها در پاسخ مى گويند: آرى با هم بوديم **)** (قالوا بلى ).  
در هـمـه جـا با هم بوديم ، در كوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسايه هم بوديم ، و يـا حـتـى گـاه در يـك خـانـه زنـدگـى مـى كـرديـم ، ولى از نـظـر مـكـتـب و عـقـيـده و عـمـل فـرسـنـگـهـا بـا هـم فـاصـله داشـتـيـم ، شـمـا خط خود را از ما جدا كرده بوديد، و در اصول و فروع از حق بيگانه بوديد.  
سپس مى افزايند: **(**شما گرفتار خطاهاى بزرگى بوديد از جمله :  
1 - **(**شـمـا خـود را بـه واسطه پيمودن طريق كفر فريب داديد و هلاك كرديد**)** (و لكنكم فتنتم انفسكم ).  
2 - **(**پيوسته در انتظار مرگ پيامبر (صلى الله عليه و آله ) و نابودى مسلمين و برچيده شدن اساس اسلام بوديد**)** **(**و تربصتم **)**.  
بـعـلاوه در انـجـام هـر كـار مـثـبـت و هـر حـركـت صـحـيـح حـالت صـبـر و انـتـظـار داشـتيد و تعلل مى نموديد.  
3 - **(**پـيـوسـتـه در امـر معاد و رستاخيز و حقانيت دعوت پيامبر (صلى الله عليه و آله ) و قرآن شك و ترديد داشتيد**)** (و ارتبتم ).  
4 - **(**هـمـواره گـرفتار آرزوهاى دور و دراز بوديد آرزوهائى كه هرگز دست از سر شما بـرنـداشـت تـا فـرمـان خـدا دائر بر مرگتان فرارسيد**)** (و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله ).  
آرى ايـن آرزوها لحظه اى مجال تفكر صحيح به شما نداد، غرق رؤ ياها و پندارها بوديد، و در عـالمـى از وهـم و خـيـال زنـدگـى مـى كـرديـد، و آرزوى وصول به شهوات و اهداف مادى بر شما چيره بود.  
5 - **(**از هـمـه ايـنـهـا گـذشـتـه شيطان فريبكار (كه پايگاهش را در وجودتان محكم كرده بود) شما را در برابر خداوند فريب داد**)** (و غركم بالله الغرور).  
او با وسوسه ها شما را مغرور كرد، گاه دنيا را در نظرتان جاودانه جلوه داد، و گاه قيامت را يـك حـلواى نـسيه قلمداد كرد، گاهى شما را به لطف و رحمت الهى مغرور مى كرد، و گاه اصلا وجود خداوند بزرگ را زير سؤ ال مى برد!  
اين عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خط شما را به كلى از ما جدا كردند.  
**(**فـتـنتم **)** از ماده **(**فتنه **)** به معانى مختلفى آمده است آزمايش و امتحان ، فريب دادن ، بـلا و عـذاب ، ضـلالت و گـمـراهى و شرك و بت پرستى و در اينجا بيشتر دو معنى آخر يعنى گمراهى و شرك مناسب است .  
**(**تـربـصـتـم **)** از ماده **(**تربص **)** در اصل به معنى انتظار كشيدن است ، خواه انتظار بـلا و مـصـيـبـت بـاشـد، يـا فراوانى و نعمت ، و در اينجا بيشتر مناسب انتظار مرگ پيامبر (صـلى الله عـليـه و آله ) و بـرچـيـده شـدن اسـلام ، يـا انـتـظـار كـشـيـدن بـه مـعـنـى تعلل ورزيدن در توبه از گناه و انجام هر گونه كار خير است .  
**(**و ارتـبـتـم **)** از مـاده **(**ريـب **)** بـه هر گونه شك و ترديد كه بعدا پرده از روى آن بـرداشـتـه مـى شود اطلاق مى گردد، و در اينجا بيشتر مناسب با شك در قيامت و يا حقانيت قرآن است .

گـرچـه مـفـهوم الفاظى كه در آيه به كار رفته گسترده است ولى ممكن است به ترتيب بيانگر مساءله **(**شرك **)**، و انتظار **(**پايان عمر اسلام و پيامبر**)** (صلى الله عليه و آله ) و سـپـس شـك در **(**مـعـاد**)** و بـعـد از آن آلودگـيـهـاى عـملى از طريق فريب اءمانى و شـيـطـان بـاشـد، بـنـابـرايـن جـمـله هـاى سـه گـانـه نـخـسـت نـاظـر بـه اصول سه گانه دين است و دو جمله اخير ناظر به فروع دين .  
سـرانـجـام مـؤ مـنـان در يك نتيجه گيرى منافقان را مخاطب ساخته ، مى گويند: **(**امروز از شـمـا غـرامـتـى پـذيـرفـتـه نـمـى شـود كـه در بـرابر آن از عذاب الهى رهائى يابيد**)** (فاليوم لا يؤ خذ منكم فدية ).  
**(**و نه از كافران **)** (و لا من الذين كفروا).  
و بـه اين ترتيب كافران نيز سرنوشتى همچون منافقان دارند، و همگى در گرو گناهان و زشتيهاى اعمال خويشند، و راه خلاصى ندارند.  
و سپس مى افزايند: **(**جايگاهتان آتش است **)** (ماواكم النار).  
و **(**مولى و سرپرستتان همان دوزخ **)** (هى مولاكم ).  
و **(**چه بد جايگاهى است **)**؟! (و بئس المصير).  
مـعـمـولا انـسـانـهـا بـراى نـجـات از چـنـگـال مـجـازات و كـيـفـر در دنـيـا يـا مـتـوسـل بـه غـرامـت مالى مى شوند، و يا از نيروى ياور و شفيعى كمك مى طلبند، ولى در آنجا هيچيك از اين دو براى منافقان و كافران وجود ندارد.  
اصـولا در قـيـامـت تـمـام اسـبـاب و وسـائل مـادى كـه در اين جهان براى رسيدن به مقاصد مـعـمـول اسـت از كـار مـى افـتـد، و پـيوندها بريده مى شود، چنانكه در آيه 166 بقره مى خوانيم : **(**و تقطعت بهم الاسباب **)**.  
**(**در آن روز نـه داد و سـتـدى هـست و نه رابطه دوستى **)** **(**يوم لا بيع فيه و لا خلة **)** (بقره 254).  
**(**نـه عـوضـى گـرفـتـه مـى شـود**)** **(**و لا يـؤ خـذ مـنـهـا عدل **)** (بقره 48).  
**(**و نـه كـسى به فرياد دوستش مى رسد**)** **(**يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا**)** (دخان 41)  
**(**نه نقشه ها و مكرها به جائى مى رسد**)** **(**يوم لا يغنى عنهم كيدهم شيئا**)** (طور 45).  
**(**و نـه رابـطـه خـويـشـاوندى به درد مى خورد**)** **(**فلا انساب بينهم يومئذ**)** (مؤ منون 101).  
**(**و خـلاصـه هـمـه در گـرو اعـمـال خـويـش و گـرفـتـار اعمال خود هستند**)** **(**كل نفس بما كسبت رهينة **)** (مدثر 38).  
و بـه ايـن تـرتـيـب قـرآن روشـن مـى كـنـد كـه تـنـهـا وسـيـله نـجـات در آن روز ايـمـان و عـمـل صـالح اسـت ، حـتـى دايره شفاعت محدود به كسانى است كه سهمى از اين دو را داشته بـاشـنـد نـه بـيـگانگان مطلق ، و آنها كه پيوندهاى خود را به كلى از خدا و اولياء الله بريده اند.  
نكته :  
استمدادهاى بيحاصل مجرمان در قيامت  
از آنـجـا كـه بـسـيارى از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر با نظامى كه در آنجا حاكم اسـت آشـنـا نـيـسـتـنـد بـر ايـن بـاورند كه نظامات دنيا در آنجا نيز حكومت دارد، لذا به آن متوسل مى شوند، ولى به زودى مى فهمند چه اشتباه بزرگى مرتكب شده اند؟  
گـاه مـجـرمـان از مـؤ منان استمداد مى كنند و مى گويند: انظرونا نقتبس من نوركم **(**نظرى به ما بيفكنيد تا شعله اى از ايمان و عمل صالح شما برگيريم **)** (آيات مورد بحث ) اما بـه زودى بـا جـواب منفى روبرو مى شوند كه منبع نور اينجا نيست ، در دار دنيا بود كه غافل و بيخبر از آن گذشتيد.  
و گـاه مـجـرمـان از يـكـديـگـر كـمـك مـى طـلبـنـد (پـيـروان از رهـبـرانـشان ) و مى گويند: فـهـل انـتم مغنون عنا من عذاب الله من شى ء **(**آيا شما سهمى از عذاب الهى را بجاى ما مى پذيريد**)** (ابراهيم 21) كه در اينجا نيز با پاسخ منفى روبرو مى شوند.  
گـاه حـتـى دسـت بـه دامـن خازنان دوزخ مى زنند و مى گويند: ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب : **(**از پروردگارتان بخواهيد يكروز عذاب را از ما تخفيف دهد**)** (مؤ من 49).  
و گاه از اينهم فراتر رفته از خداوند استمداد مى جويند، و عرضه مى دارند:  
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون : **(**پروردگارا! ما را از اين آتش سوزان بيرون آر، اگر بار ديگر بازگشتيم ظالم و ستمگريم **)** (مؤ منون 107) ولى پيدا است اين راه نيز بسته است ، چرا كه دوران تكليف سر آمده و آنجا سراى پاداش و كيفر است .